

## متصله لزومیه و انواع آن در منطق سینوی همراه با تحلیل و نقد برخی دیدگاه‌ها

مرتضی حاج حسینی\*

### چکیده

متصله لزومی که از ارکان منطق سینوی است در منطق شفاء به لزومی بدیهی و غیربدیهی و نیز به لزومی به حسب الزام و لزومی به حسب واقع و نفس الامر تقسیم شده است. فهم ماهیت متصله لزومی و احکام آن و نیز رابطه آن با انواع استلزام در منطق جدید و شناسایی ساختار متصله لزومی، بدون شناسایی و فهم انواع آن امکان پذیر نیست. از این رو در این مقاله پس از بیان تعریف بوعلی از متصله لزومی بدیهی و غیربدیهی و تحلیل و نقد برخی دیدگاه‌ها در این باره، به تحلیل نظر ابن سینا و برخی منطق دانان متأخر در مورد متصله لزومی به حسب الزام و متصله لزومی به حسب واقع و نفس الامر (یا به تعبیر خواجه لزومی لفظی و لزومی حقیقی) می پردازیم و در ادامه برخی دیدگاه‌ها در این زمینه، که به گمان نگارنده به بیراهه رفته‌اند و به نام ابن سینا از ابن سینا دور شده‌اند، را تحلیل، نقد و بررسی می کنیم. براساس نتایج این تحقیق اولاً تقسیم لزومی به بدیهی و غیربدیهی در شفاء بوعلی هیچ ارتباطی با تقسیم شرطی به لزومی و اتفاقی ندارد؛ ثانیاً ابن سینا در تقسیم لزومی به بدیهی و غیربدیهی بر جهان واقع و روابط لزومی موجود در آن تکیه کرده است. بنابراین نباید تصور شود که این تقسیم برپایه روابط منطقی و صرفاً صوری استوار است؛ ثالثاً ابن سینا متصله لزومی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» را به حسب الزام صادق و به حسب نفس الامر و واقع کاذب دانسته است. بنابراین دلیلی که بر کذب این متصله اقامه کرده است مربوط به مقام واقع و نفس الامر است و نباید با مقام الزام خلط شود؛ رابعاً دلیل ابن سینا بر کذب متصله

\* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه اصفهان mtzh.hosseini2006@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۱۰

مذکور به حسب نفس الامر نیز یک دلیل پیوسته و واحد است که مراحل مختلفی دارد و نباید مراحل مختلف آن به منزله دلیلی مستقل تلقی شود. به علاوه این دلیل به زبان منطق محمول‌ها و نه زبان منطق گزاره‌ها بیان شده است و هیچ ارتباطی با مغالطه پنهان‌سازی در منطق ندارد.

بنابراین نه این تصور که، تقسیم متصله لزومی به بدیهی و غیربدیهی با تقسیم متصله به اتفاقی و لزومی متناظر است، با متن شفاء و دیدگاه نگارنده در تفسیر آن مطابقت دارد و نه این تصور که این سینا لزومی با مقدم ممتنع را متصله لزومی به حسب الزام به شمار آورده و آن را به حسب واقع و نفس الامر کاذب دانسته است، با تفکیکی که ابن سینا بین دو مقام الزام و نفس الامر قائل شده است سازگار است.

**کلیدواژه‌ها:** متصله لزومی، لزومی بدیهی، لزومی لفظی، لزومی حقیقی، مقام الزام، مقام نفس الامر.

## مقدمه

متصله لزومی از ارکان منطق سینوی است و در منطق شفاء به دو نوع لزومی بدیهی و غیربدیهی و نیز به دو نوع لزومی به حسب الزام و لزومی به حسب واقع و نفس الامر تقسیم شده است. از آنجا که فهم ماهیت متصله لزومی و احکام آن و نیز رابطه آن با انواع استلزام در منطق جدید و شناسایی ساختار متصله لزومی، بدون شناسایی و فهم انواع آن امکان‌پذیر نیست، از این رو در این مقاله پس از بیان تعریف بوعلی از متصله لزومی بدیهی و غیربدیهی و تحلیل و نقد برخی دیدگاه‌ها در این باره، به تحلیل نظر ابن سینا و برخی منطق‌دانان متأخر در مورد متصله لزومی به حسب الزام و متصله لزومی به حسب واقع و نفس الامر (یا به تعبیر خواجه لزومی لفظی و لزومی حقیقی) می‌پردازیم و در ادامه به تحلیل، نقد و بررسی برخی دیدگاه‌ها در این زمینه، که به گمان نگارنده به بیراهه رفته و به نام ابن سینا از ابن سینا دور شده‌اند، می‌پردازیم و برخی ابهام‌ها و بدفهمی‌های پیرامون آن را بررسی و تحلیل می‌کنیم.

## لزومی بدیهی و لزومی غیربدیهی

لزومی به اعتبار رابطه مقدم با تالی اقسامی دارد. یکی لزومیه‌ای که در آن مقدم لذاته مقتضی تالی است که این نوع لزومی فی نفسه بین است و در آن اقتضاء مقدم نسبت به تالی هم در وجود است و هم در عقل، مانند «اگر خورشید طلوع کند روز موجود است». ابن سینا برای

این نوع لزومی اقسامی ذکر کرده است که از جمله آنها این است که مقدم علت تالی باشد یا تالی علت مقدم باشد یا هر دو معلول علت سومی باشند یا رابطه مقدم و تالی رابطه تضایف باشد.

ان الاتباع قد يكون على ان وضع المقدم ... يقتضى لذاته ان يتبعه التالي و هو بين فى نفسه كقولهم ان كانت الشمس طالعه فالنهار موجود. فان وضع الشمس طالعه، يلزمه فى الوجود و فى العقل ان يكون النهار موجود و هذا الملازم ربما كان علة لوجود الثاني كما فى هذا المثال و ربما كان معلولا غير مفارق كما لو قلنا ان كان النهار موجود فالشمس طالعه و ربما كان متضایفا و ربما كان كل واحد منهما معلول علة الاخر و كان معلولى امر واحد يلزمه معا مثل الرعد والبرق لحركة الريح فى السحاب و ربما كانت وجوه اخرى لا يحتاج اليها هي هنا (ابن سينا، ۱۴۰۴: ۲۳۳، ۲۳۴).

نوع دوم لزومیه‌ای است که در آن مقدم لذاته در وجود و نه به بداهت عقلی مقتضی تالی است به گونه‌ای که همراه با تحقق و وجود یافتن مقدم تالی نیز موجود می‌شود. این همراهی مولود علاقه‌ای است که بین مقدم و تالی وجود دارد یا از این جهت که مقدم معلول تالی است یا مقدم علت تالی است و یا هر دو معلول علت واحد دیگری است و یا ...

و ربما كان وضع المقدم يلزم التالي، لافى بدیهة العقل بل فى الوجود، حتى ان الوجود لا يخلو مع حصول المقدم عن ان يكون التالي معه لعلاقة بينهما لا يجوز معها ان يحصل للمقدم وجودا الا و حصل للتالى وجود اما لان المقدم موجب عن التالي و اما لان المقدم موجب للتالى و اما لانه و هو موجبان عن علة واحده و اما لشيئ آخر (همان: ۲۳۴).

چنان‌که در متونی که از ابن سينا نقل کردیم مشاهده می‌شود ابن سينا در متن اول از عبارت «يلزمه فى الوجود و فى العقل» استفاده کرده و آن را در تفسیر عبارت «يقتضى لذاته ان يتبعه التالي و هو بين فى نفسه» آورده است که از آن چنین برداشت می‌شود که در لزومی نوع اول مقدم لذاته مقتضی تالی است و از آن‌جا که این اقتضاء لذاته است پس هم در عقل است و هم در وجود، اما در متن دوم از عبارت «وضع المقدم يلزم التالي لافى بدیهة العقل، بل فى الوجود» استفاده کرده است و از آن چنین برداشت می‌شود که در لزومی نوع دوم مقدم فقط در عالم وجود یعنی جهان کنونی (جهان واقع) و نه به بداهت عقلی مقتضی تالی است. بنابراین بحث در هر دو مربوط به شرطی لزومی است و هیچ ارتباطی با اتفاقی ندارد با این تفاوت که در لزومی نوع اول از واژه اقتضاء لذاته استفاده شده است و در دومى این اقتضاء مقید به لذاته نشده است. این مطلب را پیش‌تر نگارنده روشن و مختصر بیان کرده است:

بوعلی در مقام بیان انواع اتباع به نوعی از اتباع و اتصال اشاره نمود که در آن وضع مقدم لذاته مقتضی تالی باشد و سپس آن را به دو نوع:

الف) لزومیه‌ای که در آن مقدم لذاته در وجود و در عقل مقتضی تالی است؛

ب) لزومیه‌ای که در آن مقدم لذاته در وجود و نه به بداهت عقلی مقتضی تالی است؛

تقسیم نمود و در هریک از آن‌ها اقسام چهارگانه، ۱. مقدم موجب تالی است، ۲. تالی موجب مقدم است، ۳. هر دو معلول علت واحد دیگری هستند، ۴. بین هر دو رابطه تضایف برقرار است، را فرض نمود ... و برقراری رابطه لزومی بین مقدم و تالی را یگانه شرط صدق لزومیه معرفی نمود (حاج حسینی، ۱۳۷۵: ۵۶).

اما متن ابن سینا را به دو شکل می‌توان تفسیر کرد:

۱. ملاکی که در متن ابن سینا مبنای تقسیم لزومی قرار گرفته و براساس آن اقتضاء مقدم نسبت به تالی یا به بداهت عقل و به تبع آن در عالم وجود است و یا صرفاً در عالم وجود است، این مطلب را به ذهن متبادر می‌کند که یا این اقتضاء تابع روابط منطقی بین مقدم و تالی است که از ضرورت منطقی و تحلیلی برخوردار است و در هر جهان ممکن و از جمله در جهان واقع نیز جاری است یا صرفاً تابع روابط ضروری خارجی (فیزیکی و فلسفی) بین مقدم و تالی است که از ضرورت منطقی برخوردار نیست ولی از ضرورت خارجی یا به تعبیری ضرورت فیزیکی یا متافیزیکی برخوردار است. با این تفسیر، مثال‌های «اگر این شکل سه‌ضلعی است این شکل مثلث است» و «اگر کاغذ در تماس با آتش قرار گیرد می‌سوزد» به ترتیب مثال‌های مناسبی برای لزومی نوع اول و لزومی نوع دوم‌اند؛ در اولی سه‌ضلعی بودن به بداهت عقلی و بدون نیاز به هیچ‌گونه برهان تجربی یا فلسفی یعنی لذاته مقتضی تالی یعنی مثلث بودن است و این اقتضاء به تبع این بداهت در هر جهان ممکن، و از جمله در جهان واقع، برقرار است، ولی در دومی تماس کاغذ با آتش به حکم تجربه و با مطالعه عالم خارج مقتضی تالی یعنی مقتضی سوختن کاغذ است نه به بداهت عقلی صرف و بدون تکیه به دلیل تجربی یا فلسفی.

۲. تفسیر دیگر این‌که در لزومی نوع اول، رابطه مقدم و تالی از نوع رابطه بین موضوع و محمول در تصدیقات بدیهی حسی است و در لزومی نوع دوم رابطه مقدم و تالی از نوع رابطه بین موضوع و محمول در تصدیقات نظری است. اما براساس این تفسیر هیچ‌یک از دو قسم لزومی از نوع لزومی منطقی نیست تا مقدم رابطه تحلیلی با تالی داشته باشد بلکه در هر دو، رابطه مقدم و تالی تابع روابط ضروری در جهان واقع است با این تفاوت که در اولی رابطه بین مقدم و تالی از نوع رابطه بین موضوع و محمول در بدیهیات حسی است

ولی در دومی از نوع رابطه موضوع و محمول در تصدیقات نظری است. بر این اساس مثال «اگر خورشید طلوع کند هوا گرم می‌شود» برای لزومی نوع اول و «اگر کاغذ در تماس با آتش قرار گیرد می‌سوزد» برای لزومی نوع دوم مناسب است.

چنانچه به مثال «اگر خورشید طلوع کند روز موجود است»، که در متن ابن سینا آمده است، به عنوان گزاره‌ای تحلیلی نگاه شود که در آن روز براساس طلوع خورشید تعریف شده است و از رابطه‌ای تحلیلی بین مقدم و تالی حکایت می‌کند مثالی برای لزومی نوع اول براساس تفسیر اول خواهد بود. ولی اگر این مثال به عنوان گزاره‌ای تجربی لحاظ شود که از طریق حس و تجربه حاصل شده است و از نوع بدیهی حسی است مثالی برای لزومی نوع اول براساس تفسیر دوم خواهد بود.

این مطلب را نگارنده پیش‌تر به اختصار آورده که البته ناظر به تفسیر اول است:

تقسیم لزومیه به دو نوع، که در یکی از آنها اتباع لزومی به حکم وجود یعنی جهان واقع و به بداهت عقلی است و در دیگری اتباع لزومی صرفاً به حکم وجود یعنی جهان واقع و نه به بداهت عقلی است و نیز تقسیم هریک از این دو به اقسام چهارگانه ذکر شده، بر این معنا دلالت دارد که ابن سینا لزوم منطقی محض را اختیار نکرده است لذا آن را طوری تقسیم کرده که هم شامل لزوم منطقی شود یعنی آن‌جا که مقدم لذاته در عقل مقتضی تالی است که به طور قطع در این صورت در هر جهان ممکن و نیز در جهان واقع به عنوان یکی از جهان‌های ممکن این لزوم برقرار خواهد بود و هم شامل لزومی شود که فقط جهان کنونی به آن حکم می‌کند حتی اگر آن لزوم به بداهت عقلی برقرار نباشد. پس این تقسیمات به دلیل پرداختن به اتباع لزومی خارجی که فقط براساس روابط جهان واقع استوار است خارج از حوزه منطق صرف است (همان: ۵۹).

لازم به ذکر است نگارنده در ادامه این تفسیر، برپایه این فرض که مثال «اگر خورشید طلوع کند روز موجود است» به عنوان گزاره‌ای تجربی لحاظ شود که از طریق تجربه حاصل شده و از نوع بدیهی حسی است نه بدیهی عقلی، دو نکته را متذکر شده است: یکی این‌که این مثال از این نظر مثال مناسبی برای لزومی نوع اول نیست چون در این صورت متصله مذکور فقط به حکم جهان واقع برقرار است نه به بداهت عقلی، دوم این‌که قید «به حکم وجود» در لزومی نوع اول قیدی است زاید، چون آنچه به بداهت عقلی ضروری است در هیچ جهانی تخلف‌پذیر نیست و قطعاً به حکم وجود نیز جاری است (همان: ۶۰)، اما نکته سومی هم هست و آن این‌که ابن سینا برای هریک از دو نوع لزومیه چهار قسم بیان کرده است و در آن‌ها رابطه مقدم و تالی را بر این اساس که یا مقدم علت تالی است یا تالی علت

مقدم است و یا هر دو معلول علت واحد دیگری و یا این که بین آنها رابطه تضایف برقرار است توصیف کرده که در هیچ یک نمی توان رابطه مقدم و تالی را تحلیلی و از نوع منطقی قلمداد کرد. البته ابن سینا فرض رابطه دیگری غیر از موارد مذکور را نیز منتفی ندانسته است اما با توجه به موارد ذکر شده می توان نتیجه گرفت که تفسیر دوم با بیان ابن سینا قرابت بیشتری دارد زیرا فرض رابطه علی و معلولی بین مقدم و تالی در قضایای تحلیلی که ضرورت منطقی دارند ممکن نیست. از این رو نگارنده بر تحلیل خود، مبنی بر این که ابن سینا در تحلیل لزومی بر جهان واقع و روابط لزومی موجود در آن تکیه کرده است و به روابط منطقی و صوری صرف توجهی نداشته است، تأکید دارد. با این تفاوت که بنابر تفسیر اول این مسئله فقط در مورد قسم دوم لزومی صدق می کند ولی براساس تفسیر دوم که گفتیم قرابت بیشتری با بیان ابن سینا دارد این مسئله در مورد هر دو قسم لزومی صدق می کند.

### برداشتی نادرست و ناموجه

فلاحی در مقاله «شرطی لزومی در منطق جدید» پس از این که تقسیمات ابن سینا از شرطی لزومی را تقسیماتی غیرصوری به شمار آورده و آن را در بیانی کلی به منزله تقسیم لزومی به بدیهی و غیربدیهی تلقی کرده، گفته است:

حاج حسینی تقسیم لزومی به بدیهی و غیربدیهی را با تقسیم شرطی به لزومی و اتفاقی یکی پنداشته و به نقد ابن سینا همت گماشته است (فلاحی، ۱۳۸۸ الف: ۱۶).

با وجود این که من مباحث اتفاقی و لزومی را به تفکیک و در ذیل دو عنوان متفاوت آورده ام، معلوم نیست چرا ایشان چنین برداشت کرده است. همچنین وی در ادامه در لابه لای مطالبی که از من نقل کرده، عباراتی را در داخل کروشه اضافه کرده که هیچ ارتباطی با مطالب من ندارد:

تقسیم لزومیه به دو نوع که در یکی از آنها اتباع لزومی ... به بداهت عقلی است و در دیگری ... نه به بداهت عقلی است ... بر این مطلب دلالت دارد که ابن سینا لزوم منطقی محض را اختیار نکرده است لذا آن را طوری تقسیم کرده که هم شامل لزوم منطقی شود یعنی آنجا که مقدم لذاته مقتضی تالی است [خلط میان لزومی و لزومی بدیهی] ... و هم شامل لزومی شود که فقط جهان کنونی به آن حکم می کند حتی اگر آن لزوم به بداهت عقلی برقرار نباشد [خلط میان اتفاقی و لزومی غیربدیهی] (همان).

معلوم نیست ایشان با چه ملاک و معیاری عبارات داخل کروشه را اضافه کرده و چرا

مطالب نگارنده را این گونه برداشت کرده است. در هر صورت ایشان در ادامه، مطالب به اصطلاح اینجانب را به نقد کشیده و چنین نوشته است:

تقسیم لزومی به «بدیهی عقلی» و «غیربدیهی عقلی» ربطی به «اقتضای ذاتی» و «روابط جهان کنونی» (و به عبارت بهتر ربطی به تقسیم شرطی به لزومی و اتفاقی) ندارد (همان: ۱۷).

معلوم نیست چرا ایشان تصور کرده است هر جا پای اقتضای ذاتی در میان باشد ناظر به لزومی است و هر جا پای روابط جهان واقع در میان باشد ناظر به اتفاقی است. در متن بوعلی و نقل قول و توضیح نگارنده مقسم اصلی، شرطی لزومی است و اقتضای ذاتی، وصف لزومی نوع اول معرفی شده است نه وصف لزومی در معنایی عام. به علاوه مطالب نگارنده در ذیل عنوان «شرطی لزومیه» و پس از پایان مباحث مربوط به اتفاقیه مطرح شده است.

### لزومی لفظی و لزومی حقیقی

ابن سینا در شفاء به بررسی نسبت مقدم و تالی در حالات مختلف پرداخته و چگونگی صدق شرطی به نحو اتفاقی یا لزومی را در این حالات توضیح داده است. به نظر وی اگر مقدم امری محال و تالی نیز امر محالی باشد متصله به شرط آن که تالی از لوازم مقدم باشد فقط به نحو لزومی و نه اتفاقی صادق است مانند «اگر انسان حیوان نباشد انسان حساس نیست». اگر مقدم صادق و تالی کاذب باشد متصله نه به نحو اتفاقی و نه به نحو لزومی صادق نیست مانند «اگر انسان ناطق است کلاغ ناطق است». اگر مقدم و تالی هر دو صادق باشند متصله ممکن است به نحو اتفاقی یا لزومی صادق باشد. اما اگر مقدم محال و تالی صادق باشد مانند «اگر پنج زوج است پنج عدد است» متصله به نحو اتفاقی صادق است ولی به نحو لزومی دارای دو جهت است: یکی جهت الزام که از این جهت حق است و یکی جهت نفس الامر که از این جهت حق نیست.

اذا وضع محال علی انه یلزمه ... محال مثل قولنا ان لم یکن الانسان حیوانا لم یکن حساسا ... فانه ان لم یکن شرط الاتصال للزوم لم یکن هذا مما یجب قبوله ... و اما قول القائل اذا کان الانسان ناطقا فالغراب ناطق فلیس یجب ان یکون صادقا باحد الوجهین ... و اما قولنا ان کان الانسان موجودا فالخلاً لیس بموجود هو صادق بالمعنی الاول و کاذب بالمعنی الثانی فان صدق هذا مع ذلک غیر لازم عن وضعه. و ان کان صادقا معه فاللزوم جزء من التالی ... و اعلم ان قول القائل ان کانت الخمسة زوجا فهو عدد قول حق من جهة و لیس حقا من جهة فان هذا القول حق حین یلزم القائل به و لیس حقا فی نفس الامر (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۳۷ - ۲۳۹).

قطب‌الدین رازی این بحث را از قول ابن سینا با نظم و انسجام بهتری بیان کرده است:

قال الشيخ في الشفاء اذا وضع محال على ان يتبعه محال ... يصدق لزومية لا اتفاقية اذ مقتضاها ان يكون حكم مفروض و يتفق معه صدق شئى لكن التالي غير صادق فكيف يوافق صدقه شيئاً اخر فرض فرضاً و ان وضع صادق حتى يتبعه كاذب ... لم يصدق لا لزومية و لا اتفاقية و ان وضع صادق ليتبعه صادق فربما يصدق لزومية وربما يصدق اتفاقية اما اذا وضع محال على ان يتبعه صادق في نفسه كقولنا ان كانت الخمسة زوجاً فهو عدد فهو يصدق بطريق الاتفاق و اما بطريق اللزوم فهو حق من جهة الالزام و ليس حقا في نفس الامر (رازی، ۱۲۹۴: ۲۰۵).

شرطی متصله در حالت اخیر، چنان‌که در عبارات ابن سینا و نیز قطب‌الدین رازی ملاحظه شد، با مثال «اگر پنج زوج است پنج عدد است» از دو جهت مختلف دو حکم متفاوت دارد. ابن سینا و به پیروی از او قطب‌الدین به توضیح این حالت پرداخته‌اند و چگونگی صدق یا کذب آن را به‌حسب دو جهت الزام و نفس الامر توضیح داده‌اند. در این‌جا ابتدا در تفسیری گام‌به‌گام به تبیین نظر ابن سینا می‌پردازیم و سپس برخی دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها را در این زمینه بررسی می‌کنیم.

گام اول: ابن سینا متصله «اگر پنج زوج است پنج عدد است» را از جهت الزام حق دانسته و از جهت نفس الامر حق ندانسته است، و درمورد این‌که چرا این متصله به‌حسب نفس الامر حق نیست به‌اجمال گفته که، تالی، یعنی عددبودن پنج، از زوجیت پنج ضرورتاً لازم نمی‌آید:

اعلم ان قول القائل: «ان كانت الخمسة زوجاً فهو عدد» قول حق من جهة و ليس حقا من جهة. فان هذا القول حق حين يلزم القائل به، وليس حقا في نفس الامر حتى يكون واجبا بنفسه ان يكون التالي يلزم من الاول لامحاله (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۳۹).

گام دوم: در این گام ابن سینا دلیل خود را برای این‌که چرا این گزاره از جهتی حق است و از جهتی نیست بیان کرده است. به‌نظر وی این قضیه، و سایر قضایای مشابه که مقدم آن‌ها امری محال ولی تالی آن‌ها امر صادقی است، نتیجه قیاس مضموری است که یکی از مقدمات آن محذوف است.

و ذلك لان المحقق لهذه القضية و هي قولك ان كانت الخمسة زوجا فهي عدد، و لما يجري مجراها، هو قیاس يلزمه و يوجبه و قد حذف منه مقدمة (همان).

گام سوم: در این گام ابن سینا قیاس مضمور یادشده را براساس مقام الزام بیان کرده و توضیح داده است؛ طبق آن هرگاه کسی بپذیرد که «پنج زوج است» حق است، در این



صورت با توجه به این که گزاره «هر زوجی عدد است» براساس واقع گزاره حقی است، می پذیرد که «پنج عدد است» و سبب چنین نتیجه‌ای پذیرفتن باطلی است و حقی.

و تحلیل ذلک انه اذا كان قد وضع ان الخمسة زوج علی انه حق و كان حقا فی نفسه ان کل زوج عدد، فیلزم ذلک الانسان حیثئذ ان تكون الخمسة عددا و السبب فیہ تسلّم باطل و حق (همان).

گام چهارم: در این گام ابن سینا قیاس مضمّر مذکور را به حسب نفس الامر بیان کرده و توضیح داده است: کسی که گزاره باطل «پنج زوج است» را بپذیرد واجب نیست که گزاره «هر زوجی عدد است» را نیز بپذیرد. به عبارت دیگر پذیرفتن این گزاره همراه با آن گزاره صحیح نیست بلکه باید گزاره محال دیگری را بپذیرد که با آن امر محال متناسب باشد و از آن لازم آید. پس کسی که گزاره «پنج زوج است» را بپذیرد فی الواقع باید بپذیرد که «هر زوجی عدد نیست».

و لیس یجب تسلیم ذلک الحق علی من سلم ذلک الباطل فانه اذا وضع ان الخمسة زوج فلیس یجب ان یسلم ان کل زوج عدد. و لا یصح هذا التسلیم مع ذلک التسلیم بل یجب ان لا یسلم هذا. فان وضع الخمسة زوجا یوجب فی نفس الامر ان لا یسلم هذا و لا یسلم ان یلزم محال محالا حتی اذا سلم باطل کان بالحرى ان لا یلزم تسلیم حق بل اذا سلم المحال فیجب ان یسلم معه محال ان کان یلزمه ففی نفس الامر اذا سلمت ان الخمسة زوج فیلزم ان تسلّم ضرورة انه لیس کل زوج بعدد (همان: ۲۳۹، ۲۴۰).

اما چرا اگر کسی بپذیرد که «پنج زوج است» باید «هر زوجی عدد نیست» را نیز بپذیرد؟ ابن سینا در گام بعدی به این سؤال پاسخ داده است.

گام پنجم: در این گام ابن سینا برای اثبات این که قبول زوجیت پنج مستلزم قبول «هر زوجی عدد نیست» است با استناد به این که «هیچ یک از اعداد پنج زوج نیست» و لذا با عکس مستوی می توان نتیجه گرفت که «هیچ پنج زوجی، عدد نیست» پس «آن پنج زوج هم عدد نیست» گفته است اگر بپذیریم «پنج زوج است» و «این پنج زوج، عدد نیست» پس این نتیجه حاصل می شود که «هر زوجی عدد نیست»<sup>۲</sup> که پذیرفتن آن برای کسی که زوجیت پنج را پذیرفته است لازم و ضروری است.

و الدلیل علی انه اذا سلم ذلک لزم ان یسلم هذا، هو انه لیس شیء من الاعداد هو خمسة زوج و یجب من ذلک ان لا یکون شیء مما هو خمسة زوج بعدد فاذا سلم ان خمسة زوج وتلک الخمسة لیس بعدد لم یکن کل زوج بعدد بل انما لزم علی واضح الوضع ان یلزم ذلک لانه اخذ

وضعا باطلا و اخذ امرا هوحق فی نفسه فخلط بینهما فلزمه شیء لایلزم اذا لم یسلم ذلك الحق الذي لایلزم تسلیمه اذا سلم باطل (همان: ۲۴۰).

به این ترتیب اگر گزاره «هر زوجی عدد نیست» جانشین «هر زوجی عدد است» در قیاس یادشده شود اعتبار قیاس آسیب می بیند<sup>۳</sup> و گزاره «اگر پنج زوج است پنج عدد است» ثابت نمی شود.

گام ششم: ابن سینا در این گام به بیان این مطلب پرداخته است که اگر گزاره «اگر پنج زوج است پنج عدد است» حق فرض شود قضیه حملی هم قوه و وابسته آن یعنی «هر پنج زوجی عدد است» هم باید حق باشد و در صورت حق بودن این قضیه حملی، عکس مستوی آن یعنی «بعضی عددها پنج زوج اند» نیز باید حق باشد در حالی که بنابر گام پنجم، نه هیچ عددی پنج زوج است و نه هیچ پنج زوجی عدد است.<sup>۴</sup> بر این اساس، ابن سینا با عنایت به کذب گزاره «بعضی عددها پنج زوج اند» و با استفاده از رفع تالی ابتدا به رفع صدق گزاره حملی «هر پنج زوجی عدد است» و سپس به رفع صدق وابسته شرطی هم قوه آن یعنی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» حکم کرد و حق نبودن آن را در نفس الامر پذیرفت.

و لو كان قولنا: لو كانت الخمسة زوجا لكان عددا حقا يجب ان یسلم فی نفسه، لكان من الحق ان یقال ان ما هو خمسة زوج فهو عدد فلما كان هذا باطلا فان المتصلة التي فی قوته ایضا باطله و لو كانت هذه الحملیه حقا لكان عكسها ان بعض العدد خمسة زوج حقا (همان).

بدین ترتیب به نظر نگارنده عبارت بوعلی در صفحه ۲۳۹ و ۲۴۰ کتاب شفاء یک متن پیوسته است که در آن ابن سینا در گام نخست به دو جهت الزام و نفس الامر اشاره کرده و جهت الزام را در گام دوم و جهت نفس الامر را در یک استدلال چندمرحله‌ای، در گام سوم تا ششم مورد بحث قرار داده است. به عبارتی دیگر گام‌های سوم تا ششم مراحل مختلف یک استدلال‌اند و نباید به عنوان دلایل یا استدلال‌های مجزا لحاظ شوند. نگارنده پیش‌تر در ضمن بحث از سطر سوم جدول ارزش متصله، فقط اشاره‌ای کوتاه و گذرا به این بحث داشته است (حاج حسین، ۱۳۷۵: ۵۷، ۵۸).

ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که خواجه نصیرالدین طوسی از متصله لزومی به حسب الزام به متصله لزومی لفظی، و از متصله لزومی به حسب نفس الامر به متصله لزومی حقیقی تعبیر کرده است (طوسی، ۱۳۶۷: ۸۱). بر این اساس از این پس به جای لزومی به حسب الزام و لزومی به حسب نفس الامر از این دو تعبیر استفاده می‌کنیم.

## برداشت نادرست و ناموجه

فلاحی در مقاله «لزومی حقیقی و لزومی لفظی»، پس از انتساب این مطلب به ابن سینا که وی شرطی لزومی با مقدم ممکن را شرطی لزومی به حساب نفس الامر و شرطی لزومی با مقدم ممتنع را شرطی لزومی به حساب الزام نامیده است، ادعا کرده که ابن سینا قسم دوم را در واقع و نفس الامر کاذب دانسته است.

ابن سینا شرطی لزومی با مقدم ممکن و شرطی لزومی با مقدم ممتنع را لزومی به حساب نفس الامر و لزومی به حساب الزام نامیده و قسم دوم را در واقع و نفس الامر کاذب دانسته است (فلاحی، ۱۳۸۸ ب: ۱۰۷).

فلاحی از اظهار نظر ابن سینا مبنی بر کاذب بودن در واقع و نفس الامر قسم دوم، اظهار شگفتی کرده و آن را خلاف شهود دانسته و در ادامه ادعا کرده است که ابن سینا برای کاستن از این شگفتی ابتدا دلیلی بر صدق لزومی لفظی آورده و سپس آن را رد کرده است: این حکم شگفت بلکه خلاف شهود است و از این رو ابن سینا برای کاستن از شگفتی آن، ابتدا دلیلی بر صدق این قسم ذکر می کند و به پاسخ گویی می پردازد (همان).

اما اولاً درست است که ابن سینا از دو نوع لزومی با مقدم ممکن و مقدم ممتنع بحث کرده است (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۹۷)، و لزومی را به دو نوع به حساب نفس الامر و به حساب الزام تقسیم کرده است (همان: ۲۳۹). همچنین درست است که مقدم در مثال «اگر پنج زوج است پنج عدد است» در متن شفاء بوعلی به عنوان لزومی به حساب الزام امری ممتنع است، ولی این مطالب هرگز مستلزم این ادعا نیست که بنابر نظر بوعلی هرگاه مقدم لزومی ممتنع است لزومی به حساب الزام است و هرگاه مقدم لزومی امری ممکن است لزومی به حساب نفس الامر است. چون متصله ای که مقدم آن ممتنع است در صورتی لزومی به حساب الزام به شمار می آید که تالی از لوازم حقیقی آن نباشد<sup>۵</sup> و فقط از لوازم ظاهری و به اصطلاح لفظی آن به حساب آید. اما اگر تالی آن، قضیه ممتنع دیگری باشد که از لوازم حقیقی مقدم است لزومی از نوع لزومی به حساب نفس الامر است چنان که خود فلاحی نیز به این مطلب در دو صفحه بعد اشاره کرده است:

ابن سینا عباراتی دارد که لزومی میان دو امر ممتنع را صادق به حساب نفس الامر دانسته و لزومی به حساب الزام را تنها در مثال هایی ذکر کرده است که مقدم آن ممتنع و تالی آن ضروری باشد (فلاحی، ۱۳۸۸ ب: ۱۰۹).

اما توجه به این نکته نیز ضروری است که این مطلب نباید به این معنا تلقی شود که در لزومی به حسب الزام تالی باید امری ضروری باشد یا در لزومی به حسب نفس الامر مقدم و تالی باید هردو ممتنع باشد بلکه، چنان که بیان شد، همین که تالی از لوازم حقیقی مقدم نباشد و از لوازم ظاهری آن به حساب آید لزومی به حسب الزام به شمار می آید و اگر تالی از لوازم حقیقی مقدم باشد لزومی به حسب نفس الامر تلقی می شود.

ثانیاً فلاحی در عبارتی که از وی نقل شد، ابتدا این نظر را که لزومی به حسب الزام در واقع و نفس الامر کاذب است به ابن سینا نسبت داده و سپس آن را شگفت‌انگیز و خلاف شهود توصیف کرده است. آیا این انتساب درست است؟ آیا این تعبیر که «ابن سینا لزومی به حسب الزام را در واقع و نفس الامر کاذب دانسته است» تعبیر صحیحی است؟

لزومی یا به حسب الزام است و یا به حسب نفس الامر و هریک باید به حسب مقام خودشان ارزیابی شوند و صدق یا کذب آنها تعیین شود. براساس متنی که از بوعلی به تفصیل و گام به گام توضیح دادیم، بوعلی گزاره «اگر پنج زوج است پنج عدد است» را از جهتی حق و از جهتی باطل دانست و چگونگی حق بودن آن را فقط به حسب الزام نشان داد. به عبارت دیگر ابن سینا نه تنها برای اثبات کذب گزاره مذکور به حسب الزام و به تعبیر خواهی به عنوان لزومی لفظی تلاش نکرده، بلکه به حق بودن آن تصریح کرده و جهت این حق بودن را هم بیان کرده است.

و اعلم ان قول القائل ان كانت الخمسة زوجا فهو عدد قول حق من جهة و ليس حقا من جهة فان هذا القول حق حين يلزم القائل به و ليس حقا من جهة (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۳۹).

اما آنچه ابن سینا در ادامه آورده و براساس آن به کذب این قول حکم کرده است به حسب نفس الامر، یا به تعبیر خواهی کذب آن به عنوان لزومی حقیقی است. بنابراین معلوم نیست چرا فلاحی به تصریح ابن سینا مبنی بر این که گزاره یادشده از جهتی حق است و از جهتی حق نیست بی توجهی کرده و آن را نادیده گرفته است؟

معلوم نیست چرا فلاحی دلیلی را که ابن سینا برای اثبات حق نبودن لزومی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» به حسب نفس الامر اقامه کرده است دلیل حق نبودن آن به حسب الزام در واقع و نفس الامر به شمار آورده است و دو مقام نفس الامر و الزام را با هم درآمیخته است؟ در حالی که بیان ابن سینا در این خصوص چنان که گام به گام بیان کردیم واضح و از هرگونه خلطی بین این دو مقام مبرا است.

ثالثاً فلاحی بر چه اساسی و چگونه به این نتیجه رسیده که ابن سینا نیز همچون وی دچار شگفتی شده و مطالبی را که بوعلی در ادامه بیان کرده برای کاستن از این شگفتی بوده است؟ به هر حال، فلاحی در ادامه ادعا کرده است که ابن سینا قیاس منتج «پنج زوج است و هر زوجی عدد است پس پنج عدد است» را مثبت لزومی لفظی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» به حسب نفس الامر ندانسته و بر نادرستی این قیاس سه دلیل اقامه کرده است:

**دلیل اول** ابن سینا، به زعم فلاحی، نادرستی صورت استدلال را نشان می دهد و به نظر فلاحی قیاس مذکور صورت زیر را دارد:

$$\begin{array}{l} \vdash T \\ \vdash (P \wedge T) \rightarrow Q \\ \hline \vdash P \rightarrow Q \end{array}$$

که در آن T برای «هر زوجی عدد است» و P برای «پنج زوج است» و Q برای «پنج عدد است» به کار رفته است و مشتمل بر مغالطه پنهان سازی است. به علاوه به زعم فلاحی، تنها راه حل برای رفع این مغالطه از نظر ابن سینا این است که مقدم متصله یادشده یا به تعبیر دیگر مقدمه اول قیاس مذکور مستلزم مقدمه دوم آن یا به تعبیر دیگر مستلزم کبرای آن باشد. یعنی قیاس مذکور باید به صورت زیر اصلاح شود:

$$\begin{array}{l} \vdash P \rightarrow T \\ \vdash (P \wedge T) \rightarrow Q \\ \hline \vdash P \rightarrow Q \end{array}$$

فلاحی در ادامه این دلیل را بر این اساس که اصلاح صورت آن به شکل اخیر نیز کمکی به اعتبار استدلال نمی کند چون مقدمه اول آن کاذب است و لذا نتیجه نیز اثبات نمی شود رد کرده است (فلاحی، ۱۳۸۸ ب: ۱۰۹، ۱۱۰).

**دلیل دوم** ابن سینا، به زعم ایشان، کذب کبرای استدلال را نشان می دهد و بر اساس آن، مقدم متصله یادشده نه تنها مستلزم کبرای قیاس مذکور نیست بلکه مستلزم نقیض آن است. به عبارت دیگر ابن سینا در این دلیل می گوید نه تنها P مستلزم T نیست و  $P \rightarrow T$  صادق نیست بلکه P مستلزم  $\sim T$  است و  $P \rightarrow \sim T$  صادق است بنابراین قیاس مذکور معتبر نیست.

فلاحی در ادامه، این دلیل را در هشت سطر به زبان طبیعی بیان کرده و سپس آن را در قالب یک استدلال سه سطری فرمول بندی کرده، که برای پرهیز از اطاله بیشتر از نقل آن

خودداری می‌کنیم، سپس آن را به دلیل اشتغال بر مغالطه پنهان‌سازی مردود دانسته است و از خود پرسیده است: در این جا یا باید ابن سینا را مرتکب مغالطه‌ای بشماریم که خود آن را انکار کرده است یا ترجیحاً باید بگوییم ابن سینا در این جا جدل کرده است (همان: ۱۱۱، ۱۱۲).

**دلیل سوم** ابن سینا، به‌زعم ایشان، کذب خود نتیجه را نشانه رفته است و براساس آن، لزومیه لفظی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» در قوه گزاره حملی «هر پنج زوجی عدد است» است که گزاره کاذبی است. فلاحی ظاهراً این دلیل را نیز به این دلیل که هم‌قوه بودن این دو را قبول ندارد مردود دانسته است (همان: ۱۱۲).

بالاخره این که فلاحی در بخش نتیجه‌گیری اعلام کرده که دلایل ابن سینا قانع‌کننده نیست و کاذب‌دانستن لزومی لفظی نه تنها وجهی ندارد بلکه مبتنی بر مغالطه است:

چنان که دیدیم دلیل‌های ابن سینا بر کذب گزاره‌های لزومی لفظی در مقام واقع قانع‌کننده نیستند به‌علاوه ... کاذب دانستن لزومی لفظی نه تنها وجهی ندارد بلکه مبتنی بر مغالطه است (همان: ۱۲۶).

آیا مطالب ابن سینا در شفاء درست فهمیده شده است؟ آیا ابن سینا بر کذب لزومی لفظی دلیل آورده است؟ آیا آنچه به‌زعم ایشان دلایل ابن سینا است همان است که از متن صریح ابن سینا فهمیده می‌شود؟ آیا ابن سینا چنان که فلاحی ادعا کرده سه دلیل اقامه کرده است؟ آیا صورت‌بندی دلایل اول و دوم از متن شفاء بوعلی درست استخراج شده است؟ به‌نظر نگارنده فلاحی در این بحث هم مدعا و هم دلیل این مدعا را به‌گونه‌ای خاص فهمیده که هیچ‌یک با متن شفاء هم‌خوانی ندارد و این مستلزم توانایی، مهارت و هنرمندی زیادی برای وارونه‌فهمیدن متن است. اما آیا تا این حد می‌توان متن را دگرگون کرد و مطابق سلیقه خود فهمید؟

معلوم نیست چرا فلاحی دلیل ابن سینا را که به‌طور پیوسته و پشت سر هم آمده و مرحله‌به‌مرحله پیش رفته است سه دلیل تلقی کرده است و آن را پاره‌پاره کرده است؟ دلیل ابن سینا به‌نظر نگارنده یک دلیل و یا مطابق نظر قطب‌الدین به تفصیلی که گذشت حداکثر ظرفیت دو دلیل را دارد.

فلاحی در آنچه دلیل اول ابن سینا بر رد صدق متصله یادشده تلقی کرده است با آمیختن مقام الزام و مقام نفس‌الامر و این توهم که بنا به‌نظر ابن سینا صورت قیاس به‌ظاهر منتج «پنج زوج است و هر زوجی عدد است پس پنج عدد است» به‌دلیل اشتغال بر مغالطه پنهان‌سازی از اعتبار لازم برای اثبات لزومی لفظی<sup>۶</sup> «اگر پنج زوج است پنج عدد است»

به حسب واقع و نفس الامر برخوردار نیست به کلی از مدلول و مفاد بحث ابن سینا خارج شده و تا آخر نیز در این بیراهه مانده است. اما تحلیل نگارنده از دلیل ابن سینا:

### تحلیل و ارزیابی نظر ابن سینا

اولاً ابن سینا نه لزومی لفظی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» را کاذب دانسته و نه صورت قیاس مضممر پشتوانه آن را نامعتبر دانسته است. به عبارت دیگر ابن سینا از آن جهت که این لزومی را لزومی به حسب الزام نامید و از این جهت تابع قیاس یادشده دانست صریحاً به حق بودن آن حکم کرد و تا آخر نیز به حق بودن آن پایبند ماند و آنچه در رد صدق آن بیان کرد اصلاً مربوط به مقام الزام نیست. با این حساب اگر بپذیریم که آنچه ابن سینا در رد صدق متصله یادشده بیان کرده است مربوط به مقام الزام نیست، در این صورت متصله‌ای که صدق آن رد شده است نیز لزومی به حسب الزام یا به تعبیر خواجه لزومی لفظی نیست بلکه لزومی به حسب نفس الامر یا به تعبیر خواجه لزومی حقیقی است. ابن سینا علاوه بر این جا، در تحلیل گزاره «اگر دو فرد باشد دو عدد است» و «اگر دو عدد باشد دو زوج است» که مستلزم این قضیه است که «اگر دو فرد باشد دو زوج است» نیز به مجزای بودن این دو مقام یعنی مقام الزام و مقام نفس الامر از یکدیگر تصریح کرده است.

ولیس «ان یلزمه» و «ان یکون حقاً» شیء واحد (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۹۷).

ثانیاً ابن سینا به زبان منطقی محمول‌ها به ارزیابی لزومی یادشده و تحلیل آن به حسب دو مقام الزام و مقام نفس الامر پرداخته نه به زبان منطقی گزاره‌ها، و هرگز نه صورتی مشابه مغالطه ربط در منطقی ربط برای آن به حسب الزام لحاظ کرده است و نه اصلاح آن را در این مقام در گرو این دانسته است که گزاره‌ای که مقدمه اول قیاس مضممر است (در این جا گزاره «پنج زوج است») مستلزم گزاره‌ای باشد که مقدمه دوم یعنی کبرای قیاس مضممر است (در این جا گزاره «هر زوجی عدد است»). بلکه ابن سینا این گزاره را به حسب الزام با همین صورت «اگر پنج زوج است پنج عدد است» و با پشتوانه قیاس مضممر «اگر پنج زوج است و هر زوجی عدد است پس پنج عدد است» صادق تلقی کرده است.

ثالثاً ابن سینا گزاره «هر زوجی عدد است» را نه به عنوان گزاره‌ای ضروری که صدق منطقی دارد بلکه فقط به عنوان یک گزاره حق و صادق که به عنوان مقدمه‌ای محذوف در قیاسی مضممر عمل کرده در نظر گرفته است و بر این عقیده است که این گزاره، چنانچه

متصله مذکور به حسب واقع و نفس الامر یعنی به عنوان لزومی حقیقی لحاظ شود، با مقدمه «پنج زوج است» تناسب ندارد.

رباعاً بحثی که ابن سینا در مورد کذب متصله لزومی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» مطرح کرده است مربوط به مقام نفس الامر و لحاظ این متصله به عنوان لزومی حقیقی است که براساس آن در قیاس مضموری که ضامن صدق این لزومی به عنوان لزومی حقیقی است کبرای قیاس باید به شکلی اعتبار شود که در تقابل با مقدم این متصله، یعنی «پنج زوج است»، نباشد و در این صورت با اعتبار زوج بودن پنج و نیز ملاحظه این که در واقع و نفس الامر هیچ عدد پنجی زوج نیست به این نتیجه رسیده است که چنانچه گزاره «اگر پنج زوج است پنج عدد است» حق فرض شود قضیه حملی وابسته آن یعنی «هر پنج زوجی عدد است» و نیز عکس مستوی آن یعنی «بعضی عددها پنج زوج اند» هم باید حق باشد در حالی که هیچ عددی پنج زوج نیست و بدین ترتیب به کذب متصله مذکور به حسب واقع و نفس الامر حکم کرده است.

بنابراین، نه تفکیک این بحث به دو دلیل مجزا موجه است، نه مقدمه «پنج زوج است» به تنهایی و بدون ملاحظه واقع و نفس الامر مستلزم «هر زوجی عدد نیست» تلقی شده است و نه ابن سینا هرگز چنین استلزامی را شرط صدق متصله یادشده دانسته است. بلکه آن جا که ابن سینا گفته است «بل اذا سلم المحال فیجب ان یسلم معه محال ان کان یلزمه ففی نفس الامر اذا سلمت ان الخمسة زوج فیلزم ان تسلم ضرورة انه لیس کل زوج بعدد» در ادامه، دلیل آن را هم توضیح داده است: «و الدلیل علی انه اذا سلم ذلک لزم ان یسلم هذا هو انه لیس شیء من الاعداد هو خمسة زوج» که از آن هرگز این تلقی به دست نمی آید که قیاس مضموری که پشتوانه صدق این گزاره است در صورتی معتبر است که مقدمه اول آن مستلزم مقدمه دوم آن باشد.

آیا با این تفسیر نیز می توان دلایل به اصطلاح اول و دوم ابن سینا را دو دلیل مجزا به حساب آورد؟ آیا بحث ابن سینا در دلیل به اصطلاح اول را می توان ناظر به مغالطه پنهان سازی دانست؟ آیا منطق ابن سینا را باید با منطق کلاسیک جدید و اگر نشد با منطق نیمه کلاسیک و باز اگر نشد با منطق غیر کلاسیک جدید دیگر فهمید؟ آیا نمی شود منطق ابن سینا را با منطق ابن سینا و پس از آشنایی با قواعد نحوی و شرایط سمانتیکی آن فرمول بندی کرد؟

و بالاخره این که آیا برداشت های خودساخته از متن بوعلی و فرمول بندی های خودساخته از آن برداشت ها و نیز نقد آن برداشت ها و فرمول ها و ادعای قانع کننده نبودن دلایل ابن سینا و



مغالطه‌انگاشتن سخن بوعلی را می‌توان به منزلهٔ بج‌آوردن رسم امانت و بیان آثار گذشتگان به زبان صوری برای فهم بهتر اندیشه‌های بزرگان و دفاع از آن‌ها تلقی کرد:

۱. در این مقاله ... آثار گذشتگان و معاصران را به زبان صوری بیان کرده‌ایم تا با دقت به‌دست‌آمده رسم امانت را بج‌آورده و دیگران را در نقد برداشتی که از منابع داشته‌ایم یاری رسانده باشیم. زبان صوری این امکان را فراهم ساخته است تا بتوانیم اندیشه‌های بزرگان منطق سستی را بهتر بفهمیم و به دفاع از آن‌ها برخیزیم (فلاحی، ۱۳۸۸ ب: ۱۰۸).

۲. دلیل‌های ابن سینا بر کذب گزاره‌های لزومی لفظی در مقام واقع قانع‌کننده نیستند به‌علاوه ... کاذب‌دانستن لزومی لفظی نه‌تنها وجهی ندارد بلکه مبتنی‌بر مغالطه است (همان: ۱۲۶).

خامساً تنها نقد اساسی بر دلیل ابن سینا این است که گزارهٔ «هر پنج زوجی عدد است» فاقد مصداق است. بنابراین راهی برای جریان قاعدهٔ فرعیه و اعمال قاعدهٔ عکس مستوی بر آن متصور نیست. پس گام ششم نه به‌عنوان گام مکمل دلیل اول و نه به‌عنوان دلیلی مجزا نمی‌تواند کذب متصلهٔ مذکور را اثبات کند.

اما ببینیم فلاحی بر مطالبی که پیش‌تر نگارنده بیان کرده است چه نقدی داشته است:

۱. در میان معاصران تنها کسانی که به این تفکیک پرداخته‌اند از‌های و حاج حسینی هستند. از‌های این تفکیک را تلقی به قبول کرده اما حاج حسینی به‌شدت به آن تاخته است (همان: ۱۰۸).

۲. حاج حسینی در این زمینه دلیل ابن سینا ... را شرح داده و بر پایهٔ آن حملاتی را بر ضد او تدارک دیده است (همان: ۱۱۹).

۳. حاج حسینی حملات خود را به ابن سینا آغاز کرده است که تنها یکی را نقل می‌کنیم: «خلط مباحث نحوی با معنایی و اعتبار گزاره‌های مقدر ... و وابسته‌کردن صدق لزومیه به آن گزاره‌های مقدر که عدولی صریح از صورت منطقی است ... گویا «گزارهٔ پنج زوج است» امری است که فقط خلاف واقع است و استیحال<sup>۷</sup> منطقی ندارد. زیرا اگر آن را به‌عنوان محال منطقی ملاحظه کرده بود، می‌بایست بنابر قواعد منطقی محض آن را به‌نحو لزومی مستلزم هر گزاره‌ای بدانند چنانچه<sup>۸</sup> در منطق جدید با ملاحظهٔ قواعد و روابط صرفاً منطقی گزارهٔ محال را مستلزم هر گزاره‌ای می‌دانند (همان: ۱۲۰).

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید ایشان سه‌بار تعبیرهای مختلف «حاج حسینی به‌شدت به آن تاخته است» یا «حملاتی را بر ضد او تدارک دیده است» یا «حملات خود را به ابن سینا آغاز کرده است» را در مقالهٔ خود به‌کار برده است و در تعبیر آخر نیز متذکر شده است که

فقط یکی از این حملات را نقل می‌کند. اما بررسی مطالبی که نگارنده پیش‌تر در این موضوع نگاشته است نشان می‌دهد که اولاً نگارنده هیچ سخنی دال بر نپذیرفتن این تفکیک بیان نکرده است، ثانیاً نگارنده فقط یک ایراد شاخص به‌همراه تعبیر ابن سینا از محال‌بودن را در این خصوص بیان کرده است که اگر این تعبیر را هم ایراد مستقلی به‌شمار آوریم می‌توان جمع ایرادها را به دو ایراد افزایش داد؛ یکی وابسته‌کردن صدق لزومیه در این مثال به فرض گزاره‌های مقدر، که امری روشن و آشکار است و بدون شک هم عدولی صریح از صورت منطقی است و هم مستلزم خلط مباحث نحوی با معنایی است چون بدون لحاظ معنا و محتوای قضیه «پنج زوج است» و به‌صرف صورت آن نمی‌توان گزاره مقدر را شناسایی کرد، دوم این‌که ابن سینا محال‌بودن را با تکیه بر مبانی خاص آنتولوژیک و اقتضائات جهان واقع تعبیر می‌کند<sup>۹</sup> که غیر از محال منطقی است و مشتمل بر تناقض است و بنابر قواعد منطقی محض مستلزم هر گزاره‌ای است.<sup>۱۰</sup>

خلط مباحث نحوی با معنایی و اعتبار گزاره‌های مقدری که هرکدام باید با دقتی ویژه اعتبار شوند و وابسته‌کردن صدق لزومیه به آن گزاره‌های مقدر که عدولی صریح از صورت منطقی است به‌وضوح ... مشاهده می‌شود (حاج حسینی، ۱۳۷۵: ۶۰، ۶۱).

ابن سینا ... متصله خاصی را ... مورد بحث قرار داده و درباره آن طوری بحث کرده که گویا امری است که فقط خلاف واقع است و استیحال منطقی ندارد. زیرا اگر آن را به‌عنوان محال منطقی ملاحظه کرده بود می‌بایست بنابر قواعد منطقی محض آن را به‌نحو لزومی مستلزم هر گزاره‌ای بداند ... به عبارت دیگر گزاره «پنج زوج است» گزاره‌ای است که منطقیاً محال است و ... در هیچ جهان ممکن و از جمله جهان کنونی صادق نیست پس خلاف واقع نیز هست ... اما ابن سینا آن را به‌عنوان گزاره‌ای با مقدم باطل (خلاف واقع) ملاحظه کرده ... به بیانی دقیق‌تر بوعلی با اتخاذ مبانی خاص آنتولوژیک و تکیه بر جهان کنونی ... تفاوتی بین محال منطقی و خلاف واقع قائل نشده و محال منطقی را نیز به چشم خلاف واقع نظر کرده است (همان).

این مقدار، همه آن چیزی است که فلاحی آن را حملات حاج حسینی به ابن سینا توصیف کرده است و پس از این توصیف و نقل و بیان همه محتوای آن ادعا کرده است که فقط یکی از آن‌ها را نقل کرده است. این در حالی است که ایشان از یک طرف مدعی بجا آوردن رسم امانت‌داری در نقل سخن ابن سینا شده است و خود را در مقام دفاع از ابن سینا توصیف کرده است و از طرف دیگر پس از این‌که تفسیرهای خودساخته را به حساب ابن سینا گذاشته رسماً به قانع‌کننده نبودن دلایل ابن سینا بلکه مغالطه‌بودن آن‌ها تصریح کرده است.

## دیدگاه قطب‌الدین رازی در مورد دلیل ابن سینا

قطب‌الدین رازی در شرح *مطالع‌الانوار* تا گام پنجم هماهنگ با ابن سینا به بیان مطلب پرداخته است، اما بعد از آن، گام ششم را با کلمه «ایضاً» شروع کرده که از آن استنباط می‌شود گام ششم را دلیل دومی بر کذب متصله «اگر پنج زوج است پنج عدد است» تلقی کرده است:

و تحلیل‌ه انه اذا وضع ان الخمسة زوج و كان حقا ان كل زوج عدد يلزمه ان الخمسة عدد فاستلزام زوجية الخمسة للمعدية بسبب ان كل زوج عدد لكنه ليس بصادق على ذلك الوضع و الفرض لانه يصدق لاشيى من العدد بخمسة زوج فلاشيى من الخمسة الزوج بعدد فليس كل زوج عددا ... و ايضا لو صدق كلما كانت الخمسة زوجا كانت عددا لصدق كل خمسة زوج عدد لكنه باطل فيكون المتصلة التي في قوته باطلة (رازی، ۱۲۹۴: ۲۰۵).

بنابراین با اثبات قضیه «هر زوجی عدد نیست»، که با قضیه «برخی زوج‌ها عدد نیست» هم‌قوه است، و جانشین کردن آن با قضیه «هر زوجی عدد است» شرط کلیت کبری در شکل اول در قیاس مضمَر «پنج زوج است و هر زوجی عدد نیست» از بین می‌رود و اعتبار آن زایل می‌شود.

با این حساب اگر برهان ابن سینا را در گام‌های سوم تا پنجم، که بر زایل شدن شرط کلیت کبری در قیاس مضمَر یادشده دلالت دارد، برهانی تمام تلقی کنیم می‌توانیم گام ششم را به‌عنوان دلیل دوم به حساب آوریم.

قطب‌الدین رازی در ادامه، به بیان پنج اشکال بر ادعای ابن سینا مبنی بر کذب متصله لزومی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» به‌حسب واقع و نفس الامر پرداخته و سپس به هریک از آن‌ها پاسخ داده است:

۱. اگر فرض «پنج زوج است» موجب می‌شود تا «هر زوجی عدد است» کاذب و بنابراین «لیس کل زوج عدد» صادق شود، در این صورت چرا فرض مذکور موجب نمی‌شود تا «هیچ عددی پنج زوج نیست» کاذب شود:

فانا لانسلم ان قولنا لاشيى من العدد بخمسة زوج صادق على تقدير المحال فانه لما جوز كذب القضية الصادقة في نفس الامر فلم لايجوز كذب هذه القضية صادقة على ذلك التقدير و ان كانت صادقة في نفس الامر (همان: ۲۰۶).

۲. بر فرض که بپذیریم که هیچ عدد پنجی زوج نیست، حداکثر ظرفیت دلیل ابن سینا این است که اثبات کند قیاس مضمَری که پشتوانه صدق متصله لزومی یادشده است منعقد

نمی‌شود اما این عدم انعقاد دلیل بر کذب متصله مذکور نیست. چون انتفاء دلیل مستلزم انتفاء مدلول نیست:

سلمنا ذلك لكن غاية مافيه ان القياس المنتج للقضية لا ينعقد و انتفاء الدليل لا يستلزم انتفاء المدلول (همان).

۳. براساس برهان ابن سینا نمی‌توانیم بگوییم عددبودن پنج از زوج بودن پنج لازم نمی‌آید بلکه می‌توانیم بگوییم هم عددبودن پنج و هم عددنبودن آن از زوج بودن پنج لازم می‌آید که امری است محال و مستلزم جواز استلزام امری محال نسبت به امر محال دیگری است.

فلئن قلت لما صدق لاشيئ من الخمسة الزوج بعدد ظهر عدم استلزامها للعدديه فنقول لانسلم انه لا يلزم كون الخمسة زوجا ان يكون عددا حيثئذ غاية ما في الباب انه يلزمه ان يكون عددا و ان لا يكون عددا و انه محال و هو جواز استلزام المحال المحال (همان).

۴. این‌که ابن سینا گفته اگر متصله لزومی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» به‌حسب نفس الامر صادق باشد قضیه «هر پنج زوجی عدد است» نیز باید صادق باشد، مقبول نیست، چون قضیه حملی موجب مستدعی وجود موضوع است ولی متصله لزومی مستدعی وجود مقدم نیست.

و اما قوله لو صدقت القضية لصدق كل خمسة زوج عدد فهو ممنوع لاستدعاء الموجه وجود الموضوع و عدم استعاء الملازمه وجود المقدم (همان).

۵. اگر هریک از دو دلیل ابن سینا بر کذب متصله «اگر پنج زوج است پنج عدد است» به‌حسب نفس الامر صادق باشد نباید هیچ متصله لزومیه‌ای که هر دو جزء آن یعنی مقدم و تالی آن محال‌اند صادق باشد و حال آن‌که چنین نیست. پس متصله یادشده نیز کاذب نیست.

لو صح احد الدليلين لزم ان لا يصدق اللزوميه عن محالين و اللازم باطل (همان).

قطب‌الدین برای پاسخ‌گویی به این اشکال‌ها ابتدا دو مقدمه را بیان کرده و سپس به اشکالات پاسخ داده است:

وقد يمكننا رفع هذه الاسوله كلها ... ولنقدم عليه مقدمتين ... فالاولى ان اللزوميه لا يجوز ان يكون مقدها منافيا لتاليها ... الثانيه ان تجوز لزوم المحال لا يستلزم ان كل محال فرض يلزمه كل محال بل اذا كان بين المحالين علاقة بها يقتضى تحقق احدهما تحقق الاخر يكون بينهما لزوم والافلا (همان).

مقدمه اول: در متصله لزومیه جایز نیست مقدم و تالی در تنافی با یکدیگر باشند.

مقدمه دوم: تجویز این که محال در متصله لزومی مستلزم امر محال دیگری است به این معنا نیست که هر محالی که در مقام مقدم فرض شود هر محال دیگری را لازم می آورد بلکه لازم است بین دو امر محال رابطه و علاقه ای باشد که براساس آن علاقه، فرض تحقق یکی مستلزم تحقق دیگری باشد.

قطب الدین پس از بیان این دو مقدمه، به ترتیبی که ذکر شد به آن اشکالات پاسخ داده است:

فظهر سقوط الاول من الاسئله لانه لم يمنع صدق الصادق فی نفس الامر علی التقدير و الثانی ایضا لانه لم يستدل بعدم انعقاد القیاس بل ما ذكره الا للفرق بین ما اذا اخذت اللزومیه بحسب نفس الامر و بین ما اذا اخذت بحسب الالزام والثالث ایضا لانا نعلم بالضرورة ان تقدير زوجیه الخمسه لیس بینها و بین النقیضین علاقه بسببها تقتضیها ... والرابع ایضا لانه كلما لم یصدق کل خمسة زوج عدد بالامکان لم یصدق اللزومیه للمنافاة حیثذ بین طرفیها و ینعکس الی قولنا كلما صدقت اللزومیه صدقت کل خمسة زوج عدد و کذا الخامس لان الصورة الجزئیه لاثبتت الکلیه فان هی هنا قضایا مرکبه من محالین صادقه فی نفس الامر و لایمکن جریان الدلیل فیها کقولنا كلما کانت الخمسة زوجا لم یکن عددا و کقولنا كلما لم یکن الانسان حیوانا لم یکن ناطقا الی غیر ذلک مما لا یتناهی (همان: ۲۰۷).

براساس این متن پاسخ اشکالات پنج گانه به شرح زیر است:

پاسخ اشکال اول: فرض صدق قضیه «پنج زوج است» مانع صدق قضیه «هیچ عددی پنج زوج نیست» نیست. به عبارت دیگر ملازمه ای بین فرض زوجیت پنج و کذب «هیچ عددی پنج زوج نیست» نیست.

پاسخ اشکال دوم: مدعای ابن سینا این نیست که قیاس مضموری که پشتوانه صدق متصله یادشده است منعقد نمی شود بلکه هدف او تمایز قائل شدن بین حالتی است که متصله مذکور به حسب نفس الامر لحاظ شود با حالتی که متصله مذکور به حسب الزام لحاظ شود.

پاسخ اشکال سوم: بین فرض زوجیت پنج و دو نقیض یادشده با هم علاقه ای نیست که براساس آن علاقه، فرض مذکور مستلزم این دو نقیض با هم باشد چون زوجیت پنج به عنوان امری متناقض لحاظ نشده است.

پاسخ اشکال چهارم: اگر بپذیریم که هرگاه «هر پنج زوجی عدد است» صادق نباشد متصله لزومیه «اگر پنج زوج است پنج عدد است» نیز به دلیل احراز منافات بین مقدم و تالی آن حداقل در برخی حالات، که مولود کذب «هر پنج زوجی عدد است» است، صادق

نیست، در این صورت با استناد به قاعدهٔ عکس نقیض خواهیم پذیرفت که هرگاه «اگر پنج زوج است پنج عدد است» صادق باشد «هر پنج زوجی عدد است» نیز صادق است. پاسخ اشکال پنجم: متصله‌های زیادی هستند که مقدم و تالی آن‌ها امر محالی است ولی آن متصله‌ها در واقع و نفس الامر صادق‌اند از قبیل «اگر پنج زوج است پنج عدد نیست» و «اگر انسان حیوان نیست ناطق نیست». پس آن مورد خاص نمی‌تواند به این حکم کلی بینجامد که هیچ متصلهٔ لزومیه‌ای که هر دو جزء آن محال است صادق نیست.

### برداشتی نادرست و ناموجه

فلاحی در ادامه، دیدگاه قطب‌الدین رازی را بیان کرده است و اشکال‌هایی که قطب‌الدین بر دلیل یا دلایل ابن سینا مبنی بر کذب متصلهٔ لزومی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» به‌حسب واقع و نفس الامر گرفته و به آن‌ها پاسخ داده است را نقل و ارزیابی کرده است. من در این جا از بیان این نقل قول‌ها و نقد وی بر آن‌ها، به دلیل این‌که مبتنی بر برداشتی نادرست از دلایل ابن سینا و تقریر قطب‌الدین است و موجب اطالهٔ کلام می‌شود، صرف نظر می‌کنم و فقط به ذکر بخشی از بیان وی بسنده می‌کنم:

قطب در این پاسخ [پاسخ به اشکال اول] ... تقریر جدیدی از دلیل اول و دوم ارائه می‌کند و گویا تقریر پیشین را زیر سؤال می‌برد ... به‌نظر قطب‌الدین ابن سینا در پاسخ به این توهم مطالبی را ارائه کرده است که قبلاً گمان می‌رفت دلیل دوم اوست درحالی‌که آن تقریر از دلیل دوم به‌کلی بیگانه از مطالب ابن سینا است ... قطب‌الدین رازی پاسخ ابن سینا را به‌صورتی عجیب تقریر می‌کند ... ظاهراً قطب رازی صغری این استدلال را ... با نتیجهٔ آن ... خلط کرده است ... [در پاسخ به اشکال دوم] عبارات ابن سینا با این تقریر جدید نمی‌خواند و ... (فلاحی، ۱۳۸۸ ب: ۱۱۷-۱۱۹).

اما با توجه به آنچه در نقل و شرح سخن قطب‌الدین بیان کردیم آیا می‌توان مطالبی را که فلاحی با تکیه بر تقریراتی خودساخته از دلیل بوعلی و تقریر قطب‌الدین در مقام ارزیابی پاسخ‌های قطب‌الدین اظهار داشته است موجه دانست؟ روشن است با اندکی انصاف به‌سهولت می‌توان دریافت که این همه خلط و خطا زائیدهٔ چیست. فهم نادرست مطلب، یا بی‌دقتی و سهل‌انگاری ابن سینا و قطب‌الدین رازی. البته ما از ابن سینا، رازی و سایر بزرگان منطق، هرگز انتظار نداریم از هر خطایی مصون باشند اما از آن‌ها به‌عنوان معلم منطق انتظار می‌رود سر و ته بحثشان ناسازگار نباشد تا به‌آسانی به آن‌ها خرده‌نگیریم

و آنها را متهم به اشکالات عدیده و تقریرات عجیب و غریب و خلط و تهافت‌های آشکار نکنیم.

## تحلیل و ارزیابی نظر قطب‌الدین رازی

در مقام ارزیابی نظر قطب‌الدین رازی در مورد دلیل ابن سینا ذکر این نکته ضروری است که دلیل ابن سینا تا گام پنجم، در نهایت بر معتبر نبودن قیاس مضموری که پشتوانه متصله یادشده است به حسب واقع و نفس الامر دلالت دارد و این دلالت مستلزم احراز کذب قضیه «پنج عدد است» نیست چون انتفاء دلیل موجب انتفاء مدلول نیست و براساس آن فقط می‌توان گفت صدق آن بر فرض زوجیت پنج قابل احراز نیست. یعنی برهان ابن سینا تا گام پنجم کذب فی نفسه تالی متصله یادشده یا کذب خود متصله را نشان نمی‌دهد بلکه فقط احراز حق بودن آن به حسب مقام الزام و عدم احراز حق بودن آن به حسب مقام نفس الامر را نشان می‌دهد که براساس آن تفاوت دو مقام الزام و نفس الامر برای ارزیابی متصله یادشده روشن می‌شود. به همین دلیل ابن سینا در گام ششم با شناسایی حمله هم‌قوة متصله مذکور، و توسل به عکس مستوی آن تلاش کرد تا با توجه به روشن بودن کذب موجهه جزئی «بعضی عددها پنج زوج‌اند»، به کذب «هر پنج زوجی عدد است» و از آن‌جا به کذب متصله هم‌قوة آن یعنی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» حکم کند. بنابراین به نظر می‌رسد پاره کردن دلیل ابن سینا به دو دلیل موجه نباشد.

اما در مقام ارزیابی پاسخ‌های قطب‌الدین رازی به اشکالات پنج‌گانه می‌توان گفت: پاسخ اشکال اول مبتنی بر مقدماتی است که پیش‌تر بیان کرد و صحت آن روشن است. پاسخی که به اشکال دوم داده بیانگر این معناست که قطب‌الدین رازی بحث عدم انعقاد قیاس را پذیرفته ولی معتقد است عدم انعقاد قیاس هدف ابن سینا نبوده است. اما نگارنده ضمن قبول این مطلب معتقد است هدف بوعلی اثبات کذب متصله یادشده به حسب مقام الزام است و این ادعا به گمان وی با گام ششم تکمیل می‌شود. بنابراین برای مواجهه نشدن با این اشکال نباید تصور کنیم ابن سینا دو دلیل بر ادعای خود اقامه کرده است. پاسخ اشکال سوم نیز مبتنی بر مقدمات یادشده است. اگر به این مطلب این نکته را نیز اضافه کنیم که زوجیت پنج در نظر ابن سینا امر متناقضی نیست تا بین آن و «عدد بودن و عدد نبودن پنج» علاقه‌ای لحاظ شود نادرستی اشکال سوم روشن‌تر می‌شود. در مورد اشکال چهارم قطب‌الدین رازی مستقیماً به آن نپرداخته است ولی از نحوه پاسخ وی چنین استنباط می‌شود که او در قضایای حمله موجهه

که دارای موضوع ممتنع المصادق اند قاعده فرعیه را جاری ندانسته و به همین دلیل قضیه حملی را در چنین حالتی در قوه شرطی هم پیوند با آن تلقی کرده است که به نظر ما پاسخ صحیحی است. اما نکته‌ای که به نظر می‌رسد قطب‌الدین از آن غفلت کرده این است که اگر حملی موجب جزئی را وجودی به‌شمار آوریم در این حالت قضیه حملی موجب کلی که موضوع آن فاقد مصادق است فاقد عکس مستوی است مگر این‌که تحویل جزئی را به وجودی به‌گردن منطق قدیم نیندازیم و از آن تحلیلی شرطی ارائه کنیم (← موحد، ۱۳۶۶: ۱۴۱-۱۴۴). پاسخ اشکال پنجم نیز هرچند به‌صورت نقضی داده شده اما دلالت بر این مطلب دارد که تالی در متصله «اگر پنج زوج است پنج عدد است» بر فرض زوجیت پنج در واقع و نفس‌الامر کاذب بلکه محال تلقی می‌شود درحالی‌که در سایر متصله‌هایی که قطب‌الدین به آن‌ها استناد کرده است تالی نه بر فرض قبول مقدم، بلکه فی‌حدنفسه محال است. روشن است انتظار یکسان‌بودن حکم در این دو نوع متصله انتظار معقولی نیست.

## نتیجه‌گیری

۱. تقسیم لزومی به بدیهی و غیربدیهی در شفاء بوعلی هیچ ارتباطی با تقسیم شرطی به لزومی و اتفاقی ندارد. به‌علاوه ابن‌سینا در تقسیم لزومی به بدیهی و غیربدیهی بر جهان واقع و روابط لزومی موجود در آن تکیه کرده است. بنابراین نباید تصور شود که این تقسیم برپایه روابط منطقی و صرفاً صوری استوار است.
۲. ابن‌سینا متصله لزومی «اگر پنج زوج است پنج عدد است» را به‌حسب مقام الزام صادق و به‌حسب نفس‌الامر و مقام واقع کاذب می‌داند و دلیلی که بر کذب آن اقامه کرده است مربوط به مقام واقع و نفس‌الامر است نه مقام الزام، و نباید این دو مقام با هم خلط شوند.
۳. دلیل ابن‌سینا بر کذب متصله مذکور به‌حسب نفس‌الامر یک دلیل پیوسته و واحد است که مراحل مختلفی دارد و نباید مراحل مختلف آن به منزله دلایلی مستقل تلقی شود.
۴. دلیل ابن‌سینا به زبان منطق محمول‌ها و نه زبان منطق گزاره‌ها بیان شده است و هیچ ارتباطی با مغالطه پنهان‌سازی در منطق ربط ندارد.
۵. یگانه نقد اساسی بر دلیل ابن‌سینا این است که گزاره «هر پنج زوجی عدد است» فاقد مصادق است و راهی برای جریان قاعده فرعیه و اعمال قاعده عکس مستوی بر آن متصور نیست. پس گام ششم نه به‌عنوان گام مکمل دلیل اول و نه به‌عنوان دلیلی مجزا نمی‌تواند کذب متصله مذکور را اثبات کند.



۶. ناآشنایی محققان با پارادایم منطق قدیم و بدفهمی و سوءبرداشت از متون اصیل آن و تفسیر و تطبیق نسنجیده آن با منطق جدید براساس مشابَهت‌های ظاهری یا ساختگی، منطق تطبیقی را در سراسیمی زوال و نابودی قرار می‌دهد.

## پی‌نوشت

۱. تأکید می‌کنم لزومی نوع اول. این نوع لزومی به کلی غیر از اتفاقیه است و اصلاً ارتباطی با آن ندارد.
۲. که هم قوه «برخی زوج‌ها عدد نیست» است.
۳. چون در این صورت شرط کلیت کبری که از شرایط ضروری اعتبار شکل اول است از بین می‌رود.
۴. چون «هر پنج زوجی عدد است» با «هیچ پنج زوجی عدد نیست» متضاد است و «بعضی عددها پنج زوج‌اند» با «هیچ عددی پنج زوج نیست» متناقض است.
۵. فلاحی در صفحه ۱۰۹ همین مقاله به این مطلب اشاره کرده است که لزومی وقتی لفظی است که مقدم متمنع و تالی ضروری باشد ولی این نیز صحیح نیست چون لازم نیست تالی حتماً ضروری باشد بلکه همین که از لوازم حقیقی مقدم نباشد و لفظاً لازم آن محسوب شود کافی است.
۶. که به‌حسب الزام است.
۷. «استیحال» که در اصل «استوحال» بوده به‌معنی «گِل شدن» است و «استیحال منطقی» به‌معنی «به‌گِل نشستن منطقی» یا «گِل شدن منطقی» است که فقط با تناقض و محال حاصل می‌شود.
۸. فلاحی جلوی این کلمه در گروه واژه [چنان‌که] را قرار داده که ظاهراً منظورش نادرست بودن کاربرد «چنانچه» در آن‌جاست، در حالی که هر دو واژه به‌معنی «آن‌طورکه» به‌کار رفته است چنان‌که در فرهنگ معین با این دو عبارت در معنی «چنانچه» و «چنان‌که» برخورد می‌کنیم: «چنانچه در تواریخ یافته ...» و «چنان‌که در تواریخ مسطور است» (معین، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۳۱۴).
۹. محال‌های غیرمنطقی شامل محال‌های ریاضی مانند «پنج زوج است»، محال‌های فیزیکی مانند «خلأ موجود است» (البته این مثال مبتنی بر طبیعات قدیم است) و محال‌های متافیزیکی مانند «شریک الباری موجود است» می‌شود. نگارنده درمورد این مطلب در مقاله «متصله لزومی در منطق سنوی و نسبت آن با انواع شرطی در منطق جدید در رویکردهای مختلف» که در دست چاپ است و به‌زودی منتشر خواهد شد به‌تفصیل بحث کرده است. در این مقاله گزاره «ان كانت الخمسة زوجا فهو عدد» به‌عنوان شرطی خلاف واقع تلقی شده و به «اگر پنج زوج بود پنج عدد بود» ترجمه شده است که به‌حسب واقع کاذب است.

۱۰. شاید در این جا مناسب تر بود اگر به جای قواعد منطقی محض، از تعبیر قواعد منطق کلاسیک جدید استفاده می شد.

## منابع

- ابن سینا (۱۴۰۴ ق). *الشفاء، المنطق*، قم: منشورات مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
- حاج حسینی، مرتضی (۱۳۷۵). «ساختار صوری و معنایی منطق شرطی در دو نظام منطقی قدیم و جدید»، پایان نامه دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- حاج حسینی، مرتضی (۱۳۸۰). «بررسی و تحلیل برهان خلف در دو نظام منطقی قدیم و جدید»، *مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، ش ۲۴ و ۲۵.
- حاج حسینی، مرتضی (۱۳۸۱ الف). «بررسی و تحلیل شرطی ها و شروط صدق آن ها در منطق ابن سینا»، *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان*، س ۱۳، ش ۱.
- حاج حسینی، مرتضی (۱۳۸۱ ب). «شرطی ها و شروط صدق آن ها در نظر منطق دانان مسلمان پس از ابن سینا»، *خردنامه صدر*، ش ۲۸.
- حاج حسینی، مرتضی (۱۳۸۹). «آیا منطق دانان قدیم از استلزام مادی آگاه بوده اند؟»، *نشریه پژوهش های فلسفی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ش ۲۱۹.
- رازی، قطب الدین (۱۲۹۴ ق). *شرح مطالع الانوار ارموی*، قم: انتشارات کتبی نجفی.
- رازی، قطب الدین (۱۳۰۴). *شرح شمسیه کاتبی قزوینی*، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۳۶۷). *اساس الاقتباس*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فلاحی، اسدالله (۱۳۸۸ الف). «شرطی لزومی در منطق جدید»، *فصلنامه تأملات فلسفی*، س ۱، ش ۱.
- فلاحی، اسدالله (۱۳۸۸ ب). «لزومی حقیقی و لزومی لفظی»، *دوفصلنامه فلسفه و کلام اسلامی*.
- معین، محمد (۱۳۶۴). *فرهنگ فارسی*، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- موحد، ضیاء (۱۳۶۶). «مفهوم صورت در منطق جدید»، *مجله فرهنگ*، ش ۱.